



ادیان و مکاتب: پلورالیسم دینی در بوته نقد

نویسنده: معرفت، محمد هادی

علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: بهار 1378 - شماره 16
از 13 تا 40

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/20275>

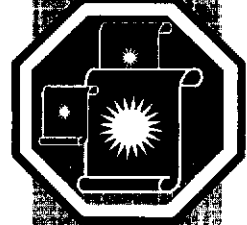
دانلود شده توسط : محمدمامین رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:49:26

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



ادیان و مکاتب

پلورالیسم دینی در بوتۀ نقد

آیت الله معرفت

درآمد

﴿وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْزَقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَضَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ انعام/۱۵۳
راه مستقیم به سوی حق صرفاً شریعت است. آن را دنبال کنید و دیگر راهها را دنبال نکنید که شما را به بیراهه می‌کشاند. این سفارشی است که به شما می‌شود. باشد که پروا پیشه کرده، متعهدانه رفتار کنید.

آیه یاد شده و نیز آیات ۷۷ سوره حج، ۳۱ آل عمران، ۲۱ احزاب، ۱۵۵ انعام و دهها آیه دیگر برآنند که یگانه راه وصول به حق و هدایت و رستگاری و کمال، در پیروی کامل از شریعت است که زمینه‌ساز پایی درون، زدایش زنگارهای آلودگی از دل و بستر مناسبی است برای این که دل تابش خود را بازیابد و برفراز بیش و دانش پرواز نماید. همچنین آیات ۲۸ حدید، ۲۴

نور، ۱۸ زمر و ۳۷ نور و فرازی از خطبه ۲۲۲، حکایتگر این حقیقت است که آنچه به دست پیامبر ﷺ به عنوان شریعت حق عرضه شده است، یگانه سبیل الهی می‌باشد و هر راهی جز راه شریعت، گمراهی است. این آیات، وحدت طریق را می‌رساند و این که چیزی به عنوان طریقت در کنار شریعت یا جدا از شریعت نداریم. علاوه بر این صراط مستقیم نیز همانا راه اسلام است و بس و جز آن صراط مستقیمی نداریم: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ آل عمران/۱۹

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ آل عمران/۸۵
البته این حقیقت منافاتی ندارد با این که اسلام تکیه بر وحدت جوهری ادیان توحیدی و ابراهیمی دارد و از گذشته‌های دور تاکنون در یک حرکت تسامح و

تسالم‌آمیز بدون نزاع و درگیری در کنار دیگر ادیان زیسته است.

در این میان کسانی هستند که فرضیهٔ تکثر و تنوع طریق، و گوناگون بودن راه وصول به حقیقت را مطرح ساخته و آیات و روایات وارده در زمینهٔ وحدت طریق را به دلخواه خود تأویل و تفسیر کرده‌اند؛ گرچه این نغمه سبقت باستانی دارد و برخی آهنگ آن را از نو می‌نوازند که شنیدن آن از ظرافت و طرافت خالی نیست و به فرمودهٔ امیرمؤمنان: «و تتكلمون برجع قول قد قاله الرجال من قبلکم»^۱ برگشت صدایی است از گذشتگان که به آن نرنم می‌کنند.

آنچه در پی می‌آید، نقد یکی از همین نظریات است که قائل به تکثرگرایی دینی و نسبییت اخلاقی است که امید است مفید فایده افتد و مقبول طبع اندیشمندان واقع گردد؛ ان شاء الله.

تکثرگرایی

برخی بر این باورند که دین و فرهنگ بر پایهٔ «پلورالیسم» - یعنی تکثر و تنوع - استوارند و اصل ثابت و لایتغیری ندارند. فهم دین که براساس باورهای بشری استوار است، برحسب اختلاف باورها، برداشتهای گوناگونی از دین شده، و همواره در حال دگرگونی است.

فرهنگ هر جامعه نیز که مجموعه‌ای

از آداب و رسوم آن جامعه را تشکیل می‌دهد، مبتنی بر باورهایی است که از حیات و زندگی دارند. لذا بسته به اوضاع و احوال و شرایط موجود هر زمان، فرهنگهای حاکم بر جوامع بشری گوناگون می‌باشد.

این فرضیه، دربارهٔ فرهنگ، به دلیل اختلاف شرایط و احوال، و تحوّل آن برحسب زمان، صدق می‌کند، ولی مسألهٔ دین چیز دیگری است؛ مگر از دیدگاه کسانی که دین را برخاسته از فرهنگ هر جامعه می‌دانند و اصالت وحی را در دین باور ندارند.

برخی که خود متدین‌اند، و خود را پیرو مکتبهای مبتنی بر وحی می‌دانند، ولی شدیداً تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفته، و ذهنیتی با خود آورده‌اند که از «ماورای بحار» نشأت گرفته، خواسته‌اند «پلورالیسم» دینی را - که ناخودآگاه پذیرفته‌اند - به گونه‌ای توجیه یا ترسیم کنند، که دین ناباوری از آن انتزاع نشود^۲ و به طور ضمنی همان مطالب را سربسته و در بسته، تحویل جوامع خویش دهند.

آنان پلورالیسم دینی را بر تنوع فهمها از متون دینی، و تنوع تفسیرها از تجارب دینی، پیاده کرده و بدین‌گونه تنوع و تکثر در فهم و تفسیر دین را مطرح کرده‌اند و به گمان خود، از عالم انسانی، یک گلستان پر عطر و رنگ، تصویر نموده‌اند.

یکی از همین نویسندگان می‌گوید:

«امروز پلورالیسم دینی، عمدتاً بر دو پایه بنا می‌شود: یکی تنوع فهمهای ما از متون دینی، و دومی: تنوع تفسیرهای ما از تجارب دینی... و همین است سرّ تولّد و حجیت پلورالیسم درون دینی و برون دینی.»

وی می‌افزاید:

«در نظریه قبض و بسط کوشیده‌ام تا راز تکثر فهم دینی را توضیح دهم و مکانیسمهای آن را بیان کنم. اجمال سخن آن است که فهم ما از متون دینی بالضرورة متنوع و متکثر است و این تنوع و تکثر قابل تحویل شدن به فهم واحد نیست، و نه تنها متنوع و متکثر است، بلکه سیّال است. دلیلش هم این است که متن، صامت است، و ما همواره در فهم آن از پیش فرض‌هایی کمک می‌گیریم، و چون این پیش فرض‌ها از بیرون دین می‌آید و چون بیرون دین متغیّر و سیّال است، و علم و فلسفه و دستاویزهای آدمی مرتباً در حال تزاید و تراکم و تحوّلند، ناچار تفسیرهایی در پرتو پرسشها و انتظارها و پیش فرض‌ها، انجام می‌شوند؛ لذا تنوع و تحوّل خواهند پذیرفت.

و این تفاسیر، همیشه متعدّد بوده و هر کس تفسیری را نپسندیده، روی به تفسیر دیگر آورده است. نه آن که خود،

دین ناب را یافته باشد.

و معرفت دینی، چیزی نیست جز همین تفسیرهای درست و نادرست. ما در اقیانوسی از تفسیرها و فهمها غوطه‌وریم و این از یک سو، مقتضای ماهیت متن دین و از سوی دیگر، مقتضای اختلاف دستگاه ادراکی ماست. اسلام سنی، فهمی است از اسلام و اسلام شیعی، فهمی دیگر و اینها و توابع و اجزایشان همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند. همیشه هر فرقه‌ای، خود را حق می‌دیده و دیگران را باطل، کسی در این فکر نبوده که این تکثر اجتناب‌ناپذیر تفاسیر و فهمهاست که گریبان هیچ مکتبی از چنگال آن رها نیست.

از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود مولوی در این بیت شعر، سه دین بزرگ را نام می‌برد و می‌گوید: اختلاف این سه، اختلاف حق و باطل نیست، بلکه دقیقاً اختلاف نظرگاه است. آن هم نه نظرگاه پیروان ادیان، بلکه نظرگاه انبیا. حقیقت یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده‌اند، یا بر پیامبران سه گونه و از سه روزنه تجلی کرده است و لذا سه دین عرضه کرده‌اند. بنابراین، سرّ اختلاف ادیان، نه فقط

تفاوت شرایط اجتماعی یا تحریف شدن دینی بوده، بلکه تجلیهای گونه‌گون

خداوند عالم، همچنان که طبیعت را متنوع کرده، شریعت را نیز متنوع کرده است.

عبارتاً شَتَّى و حُسْنُكَ واحدٌ

و كُلُّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ
طلعت زیبایی تو یکی بیش نیست و ما همه از آن زیبایی سخن می‌گوییم؛ گرچه تعبیراتمان متفاوت است. فروغی بسطامی می‌گوید:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

به صد هزار دیده تماشا کنم تو را

مولوی نیز گوید:

چون که بیرنگی اسیر رنگ شد

موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی

اشاره به ظهور مطلق در مقتید،

ولاتعیین در تعینات، و بی‌رنگی در رنگها

است.

این نکته را باید به گوش جان شنید

و تصویر و منظر را باید عوض کرد، و به

جای آن که جهان را واجد یک خط راست

و صدها خط کج و شکسته ببینیم، باید آن

را مجموعه‌ای از خطوط راست دید، که

تقاطعها و توازیها و تطابقهایی با هم

پیدا می‌کنند.

و آیا این که قرآن پیامبران را بر

صراطی مستقیم (صراط مستقیم) یعنی:

یکی از راههای راست، نه تنها صراط

مستقیم (الصراط المستقیم) می‌داند، به

همین معنی نیست؟

در خطاب به پیامبر گرامی اسلام

گوید: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلِي

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (یس / ۴-۳) یا ﴿يَتَمَّ

نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا

مُسْتَقِيمًا﴾ (فتح / ۲). و در مورد حضرت

ابراهیم: ﴿شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ نحل / ۱۲۶.

همین معنی را با تکیه بر اسم

«هادی» خداوند نیز می‌توان توضیح داد:

می‌توان پرسید: امروزه واقعاً از میان

همه طوایف دیندار (بی‌دینان در کنار) که

به میلیاردها نفر می‌رسند، تنها اقلیت

شیعه اثنی عشری - به اعتقاد شیعیان -

هدایت یافته، و بقیه ضال و کافرنند. یا به

اعتقاد یهودیان، تنها اقلیت دوازده

میلیونی یهودیان مهندی‌اند، و دیگران

همه مطرود و مردودند؟!

در آن صورت، هدایتگری خدا کجا

رفته و چگونه گستره اغواء شیطان - که

کیدی ضعیف دارد - بر پهنای سعه

رحمت الهی غالب آمده؟

چگونه می‌توان باور کرد که پیامبر

اسلام همین‌که سر بر بالین مرگ نهاد،

عاصیان و غاصبانی چند، موفق شدند که

دین او را برابیند، و همه زحمت پیامبر را

بر باد دهند؟

به فرض هم کسانی معدود،

حق ستیزی و جاه طلبی کردند، میلیونها میلیون مسلمان را، تا پایان تاریخ، چه افتاده است که طاعتشان مقبول نیفتد و زحمتشان بی پاداش بماند، و سوء عاقبت در انتظارشان باشد؟

آیا این عین شکست برنامه الهی، و نا کامی پیامبر نیست؟ و ادیانی که خداوند برای هدایت خلق فرستاده، به کمترین زحمتی به دست شیطان ضعیف مسخ گردد؟

همین ملاحظات بدیهی است که آدمی را وامی دارد تا پهنه هدایت و سعادت را وسیعتر بگیرد، و کید شیطان را ضعیف بشمرد و برای دیگران هم حظی از نجات و سعادت و حقایق قائل شود و روح پلورالیسم همین است.

آنچه در این جا راهزنی می کند، عناوین کافر و مؤمن است، که عناوینی صرفاً فقهی - دنیوی است و ما را از دیدن واقع باز می دارد. برداشتن این گونه تمایزات ظاهری در مقام تحقیق، و نظر دوختن در عالم، از روزن اسم هادی خداوند، کلید حل مشکل، و هضم و قبول کثرت است. و اذعان به رحمت واسعة الهی، و کامیابی رسولان وی و ناتوانی کید شیطان و بسط نوازش دستان نواز شگر خداوند بر سر عالمیان و آدمیان است.

سخن در این نیست که پیروان مذاهب از عقاید و رسوم و آداب خود دست

بردارند و همه همگون شوند. سخن در این است که در کثرت و اختلاف با چشم دگری نظر کنند و چنین نپندارند که هر کس چند ماده اعتقادی خاص در ذهن خود ترسیم نمود (شیعه، سنی، پروتستان، کاتولیک) مهتدی و ناجی است، و بقیه ضال و هالکند، بلکه راههای پوشیده حق، در هدایت خلق را نیز مد نظر گیرند.^۳

یکی از نویسندگان عرب (دکتر علی الوردی بغدادی) درباره اختلاف نظرها و فرقه گرایی ها، چنین مثالی می زند:

«همانند ستونی است که چهار ضلع دارد و هر ضلعی به رنگی است، و چهار گروه، هر گروهی در مقابل ضلعی قرار گرفته، و میخ کوب شده اند. هر گروه، ستون را به رنگی که مشاهده می کند توصیف می نماید و در عین اختلاف در وصف، همه درست می گویند، چون هر که آنچه را می بیند وصف می کند و از منظری که در مقابل دیگری است خبر ندارد. البته این بیخبری، بر اثر وابستگیهای عقیدتی است، که اجازه نمی دهد از حقیقت گفتار دیگران باخیر شوند.»

تجزیه و تخلیص

تا این جا آنچه آوردیم، طبق فرضیه «پلورالیسم» تکثرگرایی و تنوع حق بود، که نسبیّت حق و باطل را می رساند، ولی

نویسنده یاد شده، نغمه دیگری آغاز کرده، با عنوان تجزیه و تقسیط حق و خلط آن با باطل، و به گمان خود، می‌خواهد نفی نسبت نماید... وی چنین می‌گوید:

«هیچ چیز خالص در این جهان یافت نمی‌شود، خدای جهان هم بر این نکته انگشت نهاده، آن‌جا که می‌گوید: ﴿انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها...﴾ (رعد / ۱۷) آبی که از آسمان فرو ریزد، ناچار با گل ولای آمیخته می‌شود و کف بلندی بر آن می‌نشیند.

حق و باطل به هم آمیخته‌اند. امام علی نیز فرمود که حق خالص و باطل اگر وجود داشتند، هیچ کس در گزیدن حق و ترک باطل تردید نمی‌کرد. اما همیشه چنین است که «يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان...»^۴ مخلوطی از هر دو درست و عرضه می‌کنند.

سخن در این نیست که اصل ادیان الهی عین حق‌اند، سخن در فهم آدمیان و مذاهب مختلفه دینی است که همیشه مخلوطی از حق و باطلند و برآستی اگر یکی از این فرقه‌های دینی حق خالص بود، و بقیه باطل محض، هیچ خردمندی در تمیز حق از باطل و در انتخاب حق درنگ نمی‌کرد.

نه تشیع، اسلام خالص و حق محض است، و نه تسنن. گرچه پیروان این دو طبقه هر کدام در حق خود چنان رأیی

دارند. نه اشعریّت حق مطلق است نه اعتزالیّت. نه فقه مالکی نه فقه جعفری. نه تفسیر فخر رازی نه تفسیر علامه طباطبائی. نه زیدیه و نه وهابیه. نه همه مسلمانان در خداشناسی و پرستش‌شان عاری و بری از شرکند، و نه همه مسیحیان، درک دینی‌شان شرک‌آلود است. دنیا را هویت‌های ناخالص پر کرده‌اند. ﴿و ما يؤمن اكثرهم بالله اِلا و هم مشركون﴾! (یوسف / ۱۰۶) یعنی توحید خالص کم است، و بیشتر موحدین مشرکند و خود نمی‌دانند و البته مقبول خداوند هم می‌افتند.

اصحاب هر فرقه مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند و پابفشارند. مراد نفی طریقه خود نیست، مراد بهتر شناختن طریقه خود و هضم این معنا است که کثرت و تنوع، طبیعی و بشری و این جهانی و ناگزیر است. مراد نسبت حق و باطل هم نیست، می‌گوییم: عالم، عالم ناخالصی‌ها است، چه عالم طبیعت و چه عالم شریعت. چه فرد و چه جامعه. سرّ این ناخالصی هم بشری شدن دین است.

وقتی باران دین ناب از آسمان وحی بر خاک افهام بشری می‌بارد، ذهن آلوده می‌شود و همین که عقلها به فهمیدن دین زلال همت می‌گمارند، داشته‌های خود را با آن می‌آمیزند و آن را تیره

می‌کنند، لذا دین‌داری و دین‌ورزی چون آبی کف‌آلود تا قیام قیامت در میان مردم جاری است و تنها در قیامت است که خداوند میان بندگان خود در خصوص اختلافاتشان داوری خواهد کرد: ﴿وَ اِنَّ رَبَّكَ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِىمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ نحل/ ۱۲۴
 رگ است این آب شیرین و آب شور در خلایق می‌رود تا نفع صورت

نقد و بررسی

نویسنده محترم در این مقال، موضع درجه دوم (فرامرزی ادیان)^۵ به خود گرفته، و از جایگاه ناظری به ادیان و مذاهب گوناگون نگریسته، و بدین نتیجه رسیده است که «نه تشیع، اسلام خالص و حق محض است، و نه تسنن، نه فقه مالکی، نه فقه جعفری، نه زیدیه و نه وهابیت». حتی اگر بپذیریم - آن چنان که مدعای نویسنده است - این دیدگاه به نسبت حق و باطل نمی‌انجامد، دست‌کم حق را به هزاران نکه می‌کند، که هر کدام سهم گروهی خاص است. با توجه به این فرضیه، راهی برای تشخیص مقدار سهم هر گروه از حقیقت نداریم. چگونه می‌توانیم دیدگاه درجه اول خود را - به عنوان فهم شیعیان از اسلام - برتر از وهابیت - که آن هم فهم خاصی از اسلام است - بنشانیم؟!

مفهوم پلورالیزم دینی، در سراسر مقال، به معانی متعددی به کار رفته است. مانند: کثرت فهم‌های آدمیان از دین، کثرت تجربه‌های دینی، کثرت طرق هدایت، کثرت ناشی از ناخالصی حق و باطل، کثرت حقایق نهفته زیر پوشش ظواهر، کثرت ناشی از تعارض ارزش‌ها... و این گوناگونی معنا، موجب آشفتگی منطقی بحث شده است؛ چه پاره‌ای از معانی توضیح واضح است و پاره‌ای دیگر ادعای محض، و فاقد هرگونه استناد معقول.

به علاوه، حجاب عبارتهای زیبا و شعرگونه مقال، تا اندازه‌ای نارسایبها و ناهمگونی‌های گفتار را پوشانده و استناد به اشعار و احياناً آیات قرآنی - برحسب ظاهر - رونقی به آن داده است.

تفسیر کردن آیات و نیز ابیات، طبق دلخواه، یکی از مهمترین سببهای نقد مقال به شمار می‌رود. از نظر ما، جرأت بزرگی است، از افرادی مانند نویسنده محترم مقال (که او را فردی معتقد و متعهد می‌شناسیم) این‌گونه، بدون محابا، کلام خدا را وارونه معنا کند، و از تفسیر به رأی باکی نداشته باشد.

به عنوان نمونه: ﴿اِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (زخرف/ ۴۳) را به: یکی از راه‌های راست تفسیر کند، به گمان آن که «تنوین» در این جا صرفاً «تنکیر» را می‌رساند، در صورتی که برای «تفخیم»

آیاتی از این قبیل و مانند آن فراوان است، که صراط مستقیم و صراط سوئی، یا سبیل الله در مقابل سبیل الطاغوت، و این گونه تعابیر، همگی به معنای یگانه راه درست و راه راست می باشد و هرگز به معنای یکی از راهها نیست.

تنوین در تمامی این موارد، برای تفخیم است، که فخامت و ارزش والای یگانه راه الهی را می رساند.

وی همچنین آیه: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف / ۱۰۶) را این گونه تفسیر کرده است: یعنی توحید خالص کم است و بیشتر موحدین مشرکند و خود نمی دانند. و البته مقبول خداوند هم می افتند. شرک درجات دارد، و ایمان و توحید هر کسی به درجه ای آلوده به شرک است. و همچنین هدایت و ضلالت و حق و باطل که به هم آمیخته اند...

البته برخی از مفسران چنین برداشتی دارند، که گروهی با آن که ایمان آورده اند، هنوز بقایای شرک، در زوایای دل آنها جای مانده است؛ یعنی ایمان کامل نیاورده، و از شرک کاملاً دست نشسته اند و آن را گونه ای «شرک خفی» می خوانند، که با درجات پایین ایمان قابل جمع است.^۲

ولی این برداشت، با برداشت یاد شده متفاوت است. برداشت فوق می خواهد این آمیختگی ایمان و شرک را، بیشتر طبیعی نشان دهد، در صورتی که آیه آن را مورد

است؛ مانند: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (هود / ۵۶)... طبق برداشت ایشان، خداوند هم بر یکی از راههای مستقیم است نه تنها راه مستقیم؟! این، یک مغالطه آشکار یا کج فهمی است، که شایسته یک نویسنده محقق نیست.

خداوند، آن جا که از «عباد مُخْلِصِينَ»^۳ (بندگان خاص خدا) یاد می کند، سپس می فرماید: ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلِيِّ مُسْتَقِيمٍ﴾ حجر / ۴۱

این می رساند که اخلاص در بندگی، یگانه راه راست به سوی خداست.

یا آن جا که می گوید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَاعْبُدُوهُ، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

مریم / ۳۶
همانا خداوند پروردگار ما و شماست، او را پرستش کنید. این، یگانه صراط مستقیم است.

﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ یس / ۶۱

مرا بپرستید، همانا صراط مستقیم همین است.

﴿وَآتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ زخرف / ۶۱

مرا پیروی کنید، همانا صراط مستقیم همین است.

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَاعْبُدُوهُ، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ زخرف / ۶۴

نکوهش قرار داده، که مشرکان نتوانسته‌اند خود را از چنگال شرک، که به آن خو گرفته‌اند، رها سازند؛ یعنی باید چنین کنند، تا ایمانشان مقبول حق افتد. این آیه، به دنبال سه آیه پیشین است که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَكْثَرَ النَّاسَ لَوْ هَوَّصَتْ بِمُؤْمِنِينَ. وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذَكَرَ لِلْعَالَمِينَ. وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ. وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ. أَفَأَمْنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ يوسف / ۱۰۸-۱۰۳

در این جا تمامی آیات مربوط را آوردیم، تا جهت‌گیری آن روشن شود. خداوند می‌فرماید:

هر اندازه کوشش کنی، این مردمان ایمان نمی‌آورند؛ گرچه پاداشی از آنان درخواست نکرده‌ای، و صرفاً یادآوری است برای همه جهانیان. چه فراوان دلایلی، آسمانی و زمینی، بر آن گذر کرده و نادیده گرفته‌اند! و بیشتر ایمان آورندگان آنان، هنوز در حال شرک به سر می‌برند!^۸ آیا خود را درامان می‌بینند، که ناگهان عذاب فراگیر الهی، آنها را نگیرد، یا

قیامت فرا نرسد، در حالی که در غفلت باشند؟!
بگو: این راه من است، که از روی بینش و آگاهی، خود و پیروانم، مردم را به سوی حق می‌خوانیم. خدا منزه است، و هرگز شرک نورزیده‌ام.

سایق آیات، به خوبی می‌رساند که دست برداشتن از شرک، به هر گونه باشد، مورد نکوهش است، و حاکی از آن که حق را هنوز نپذیرفته و تمامی دلایل و آیات الهی را نادیده گرفته‌اند و سرانجامی سخت در انتظارشان می‌باشد.

ذیل آیات، روشن می‌سازد که راه الهی جز این است و هرگز با شرک آشنایی ندارد. لذا بسیاری از مفسران بزرگ، آیه یاد شده را به ایمان دروغین و شرک مطلق، تفسیر کرده‌اند.^۹

و همچنین آیه: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى...﴾

رعد / ۱۸-۱۷

از آسمان آبی فرو بارید، آن‌گاه بستر دشتها هر یک فراخور خویش روان گشتند و سیلاب کف انباشته‌ای برآورد. و

همین گونه فلزات ذوب شده برای ساختن زیورآلات کف برمی آورند.

بدین سان خداوند، برای حق و باطل، مثل می زند: کفهای برآمده، فرو می افتند و به کناری می روند (تباه می شوند)، ولی آنچه مایه سود مردم است، استوار می ماند و پایدار می باشد...

در این مثال، خداوند می فرماید: گرچه باطل، احياناً جَولانی دارد و پوششی بر روی حق قرار می گیرد، ولی استقرار ندارد و از بلندی هیاهو فرو می افتد. آن گاه چهره تابناک حق، خواهد درخشید.

«لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ وَلِلْحَقِّ دَوْلَةٌ»^{۱۰}

«الْحَقُّ يعلو و ما يعلَى.»^{۱۱}

﴿و قل جاء الحق و زهق الباطل انّ

الباطل كان زهوقاً﴾ اسراء ۸۱/

بگو حق، مد، و باطل تباہ گردید. باطل همواره تباہ شده است.

این آیه، درست همان چیزی را می گوید که در آیه هجده سوره انبیاء آمده است:

﴿بل نقذف بالحق علی الباطل

فیدمغه فاذا هو زاهق. و لکم الویل مما تصفون﴾

همواره، حق را بر باطل فرو می زنیم تا آن را بکوبد و تباہ گردد. وای بر شما - که گمان دارید باطل پایدار است - از این پندار ناروا.

بنابراین، مقصود از آیات، جدایی حق از باطل و برتری حق بر باطل است.

به عبارت دیگر، حق هیچ گاه پوشیده نیست و مقهور باطل نیز قرار نمی گیرد، بلکه حق همواره پیروز است و باطل شکست خورده.

این، یک اصل است که پایه مکتب عدل را تشکیل می دهد، و مسأله حُسن و قبح عقلی بر همین پایه استوار است. به علاوه، روایات بسیاری در کنار آیات، بر این اصل، صراحت دارند که بدانها خواهیم پرداخت.

ولی نویسنده مقال، درست معکوس این راه را پیموده است. او آیه یاد شده را این گونه تفسیر می کند:

«هیچ چیز خالص در این جهان یافت نمی شود. خدای جهان هم بر این نکته انگشت نهاده، آن جا که می گوید: ﴿انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها...﴾. آبی که از آسمان فرو ریزد، ناچار با گل ولای آمیخته می شود، و کف بلندی بر آن می نشیند. حق و باطل به هم آمیخته اند...»

وقتی باران دین ناب از آسمان وحی بر خاک افهام بشری می بارد، ذهن آلوده می شود و همین که عقلها به فهمیدن دین زلال همت می گمارند، داشته های خود را با آن می آمیزند و آن راتیره می کنند. لذا دین داری و دین ورزی، چون آبی کف آلود، تا قیام قیامت در میان مردم جاری است...»

چنان که یاد شد، آیه درصدد بیان آن است که آب زلال دین، بر مردم ریزش می‌کند و زمینه‌های نامساعد، آن را آلوده می‌کند. باری این آلودگی درنگ ندارد؛ آنچه درنگ دارد، حق است و بس.

ولی ایشان می‌گویند: این آلودگی تداوم دارد و تا قیام قیامت، پیوسته حق به باطل، آمیخته خواهد ماند؟!

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! در بحث پیرامون مسأله حسن و قبح عقلی خواهیم آورد: یکی از سنن الهی در جهان هستی، آشکار بودن جدایی حق از باطل است، که به فطرت و بدهانت عقلی بستگی دارد و سنت الهی بر آن جاری شده که هرگز حق به باطل ملتبس (آمیخته) نگردد و اگر خود نمودی حق و مسأله فطرت و بدهانت در کار نبود، معیار دیگری برای شناخت حق از باطل وجود نداشت.

خداوند در جای دیگر، درباره همین آلودگی‌های برخاسته از خاک و خاشاک، که شفافیت وحی را تیره می‌کند، می‌فرماید که این آلودگیها زود گذرند، ولی چهره حق برای همیشه درخشنده می‌ماند.

﴿و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لانبيى إلا اذا تمنى ألقى الشيطان فى أمينته فينسخ الله ما يلقى الشيطان ثم يحكم الله آياته والله عليم حكيم﴾

حج/ ۵۲

هر آن پیامبر و رسولی که فرستادیم، بر

این آرزو بوده است (تا شریعت حق تداوم داشته، فراگیر شود)، ولی شیطان با وسوسه‌ها و دسیسه‌ها بر آن می‌شود، تا آرزوی پیامبران، آن‌گونه که خواسته‌اند: پاک و بدون آرایش، و با سلامت، جامه عمل نپوشد. لذا می‌کوشد: جلوی گسترش و تداوم آن را بگیرد، یا آن که آن را آلوده سازد و از مسیر حق منحرف نماید.

خداوند می‌فرماید: کوشش شیطان (خاکیان آلوده) بیهوده است و هدر می‌رود. آنچه باقی می‌ماند و با سلامت راه خود را طی می‌کند، شریعت حق الهی است و حتماً آرزوی خیرخواهانه پیامبران، جامه عمل می‌پوشد.

پیروزی حق بر باطل

در همین راستا، خداوند می‌فرماید:

﴿كتب الله لأغلبن أنا و رسلى إن الله

قوى عزيز﴾

مجادله / ۲۱

خداوند بر خود نهاده، تا خود و رسولانش

پیروز گردند. خداوند، توانا و حاکم بر همه

امور است.

﴿إنا لننصر رسلنا و الذين آمنوا فى

الحياة الدنيا و يوم يَوْمُ يَفُومُ الأشهاد﴾

غافر / ۵۱

پیامبران و دین‌باوران را در همین جهان،

یاری می‌کنیم و نیز در آن روزی که همه

حضور دارند.

﴿و لقد سبقتمنا لعبادنا

باطل شمرند؛ هرگز. و هیچ باطلی در دین دین ناباوران، حق صرف جلوه نکند؛ یعنی حق و باطل هر دو ذاتاً خودنما هستند و اگر چنین نبود هیچ گاه حق از باطل شناخته نمی‌شد؛ یعنی تشخیص حق از باطل فطری است.

سخن مهم این است، که مراد از پیروزی چیست؟

در ذیل بحث از معیار حسن و قبح، سخنی درباره کوشش انبیا داریم، که هدر نرفته است و آنان پیروز شده‌اند و شیطان نتوانسته زحمات آنان را تباه سازد. سر مطلب در این است که پیروزی، پیروزی فیزیکی شخص نیست، بلکه پیروزی هدف است.

انبیاء علیهم‌السلام مطالبی را به عنوان ارزشهای والای انسانی، بر بشر عرضه کردند و با تمامی درگیریهایی که میان انبیا و مستکبران در طول تاریخ صورت گرفته، در نهایت انبیا پیروز گشته و توانسته‌اند این ارزشها را به جامعه بشری بقبولانند، و آنان نیز پذیرفته‌اند.

امروزه در سراسر جهان و در تمامی صحنه‌های مبارزاتی، تعالیم انبیا حاکم است. کسی وجود ندارد که آن ارزشها را نپذیرفته باشد؛ هر چند عمل نکند. این، همان پیروزی حق بر باطل است و هرگز حق، نه مشتبه گشته و نه مقهور باطل گردیده است. پیوسته، حق و حقیقت پیروز

المرسلین. إنهم لهم المنصورون. و إن جندنا لهم الغالبون ﴿ صافات/۱۷۳-۱۷۱ در ازل برای بندگان فرستاده خود، چنین تقدیر کرده‌ایم که مظفر و منصور باشند و جبهه حق همواره پیروزمند باشد. و درباره شیطان گوید:

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾

نساء/۷۶

دسیسه‌ها و نقشه‌های شوم شیطان، همیشه ناتوان می‌باشد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«ليس من باطل يقوم بإزاء الحق إلا غلب الحق الباطل. وذلك قوله تعالى: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾^{۱۲}

هیچ باطلی در مقابل حق قرار نمی‌گیرد، مگر آن که حق بر باطل پیروز می‌گردد.

حضرت همچنان فرموده است:

«أبَى اللَّهُ أَنْ يُعْرَفَ بِاطْطِلاً حَقًّا. أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِاطْطِلاً لَأَشَكَّ فِيهِ. وَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالَفِ حَقًّا لَأَشَكَّ فِيهِ. وَلَوْ لَمْ يُجْتَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ»^{۱۳}

سنت جاریه الهی بر آن است تا هیچ باطلی، چهره حق به خود نگیرد. (یعنی باطل مشتبه گردد و به صورت حق جلوه کند). و هیچ حقی در دل دین‌باوران، باطل جلوه نکند، به گونه‌ای که بدون شک آن را

است و آشکار.

این، همان معنای پیروزی انبیاست و شکست جنود ابلیس در مقابل جنود الرحمان.

سید الشهداء علیه السلام هنگام عزیمت به عراق، در نامه‌ای به بنی هاشم می‌نویسد:
«أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدُ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ»^{۱۴}

هر که به من پیوندد، به شهادت می‌رسد و هر که تخلف ورزد، به سر منزل پیروزی نرسیده است.

ظاهر این پیام، متناقض است؛ هر که آید، به شهادت می‌رسد، و هر که نیاید، پیروز نشده است؟!

آری اگر پیروزی را از دیدگاه شخصی بنگریم، صدر و ذیل کلام، با هم سازش ندارد، ولی اگر از دیدگاه هدف والای انسانی نظاره کنیم و هدفی را که امام علیه السلام دنبال می‌کرد، در نظر آوریم، خواهیم یافت که پیروزی در همان شهادت در راه حق است. بارور شدن درخت تنومند اسلام، و شکوفا شدن شاخه‌های گسترده و سر به فلک کشیده آن، با خون پاک شهیدان است.

سید قطب، مفسر ادیب معاصر ذیل تفسیر آیه: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (غافر ۵۱) می‌گوید:
«اگر بخواهی نصرت الهی را تجسم یافته

مشاهده کنی، آن را در صحنه کربلا روز عاشورا خواهی دید که چگونه این شهید انسانیت، با جانفشانی خود و یاوران باوقایش، عرصه را بر باطل‌گرایان تنگ کردند و خود را بر قلّه فتح و ظفرمندی نشانند، که برای همیشه آوازه این فتح و پیروزی طنین‌انداز است، و برای همه نسله‌ها الگوی پیروزمندی و نصرت الهی را مجسم ساختند.

آری این‌گونه بود که امام حسین علیه السلام با فداکاری و از جان‌گذشتگی، در پیشگاه عقیده و آرمان مقدس خود، و برای رسیدن به هدف اقصی، و یاری نمودن حق و اعتلای کلمه الله فی الارض، پیروزی و نصرت الهی را نصیب خود گردانید.^{۱۵}

نسبیت حق و باطل

آیا حق و باطل، یک واقعیت اصیل هستند، یا اعتباری و نسبی؟
امور اعتباری دو گونه‌اند: اعتباری محض و اعتباری انتزاعی، که به منشأ انتزاع خود بستگی دارد؛ مثل: زوجیت اربعه. اعتباری محض، منشأ انتزاعی ندارد، جز اعتبار معتبر، گرچه بنای عقلاً باشد؛ مانند: ملکیت و زوجیت.

هر دو گونه امور اعتباری، در مقابل امور حقیقی که تحقق عینی دارند و امور وهمی، که اساساً از وجود بهره‌ای ندارند، از

واقعیات شمرده می‌شوند.

واقعیات گرچه تحقق عینی ندارند، ولی از وجود بهره‌مند می‌باشند و تمامی امور اعتباری محض یا انتزاعی، چون از وجود بهره‌مندند، واقعی شمرده می‌شوند.

در کنار امور اعتباری، امور دیگری هستند که اعتباری نیستند، ولی در عین حال واقعی‌اند و اصالت دارند. این اصالت در مقابل اعتبار است؛ یعنی نه تحقق عینی دارند؛ مانند اعیان خارجی، و نه وهمی هستند، که از وجود بهره‌ای نداشته باشند، و نه اعتباری‌اند که حالت نسبی و اضافی داشته باشند و با این حال واقعیت دارند؛ مانند غالب صفات نفس و از جمله، مصالح و مفاسدی که زیربنای احکام شریعت را تشکیل می‌دهند.

از این رو، احکام شریعت، چه وضعی و چه تکلیفی، گرچه از امور اعتباری محض و ولی حیثاً انتزاعی محسوب می‌شوند، ولی زیربنای همه آنها امور واقعی تأصلی است، که از واقعیت‌های اصیل حکایت دارند و همچنین معارف اسلامی، همگی از واقعیات اصیل می‌باشند.

بدین‌سان، به کار بردن حق یا حقیقت دربارهٔ دین - چه در اصول و چه در فروع - ناظر به واقعیات اصیلی است، که برحسب اختلاف فهمها قابل تغییر و تبدیل نیست؛ مخصوصاً بر مبنای مکتب تخطئه، که اختیار مذهب تشیع است.

لذا هیچ یک از اصول و فروع دین، با اختلاف مشارب و سلیقه‌ها، یا مکتبها و مذهبها، یا تفاوت فهمها تغییرپذیر نمی‌باشد.

به عنوان نمونه، عدل و حکمت الهی، مورد منازعه میان مکتب اعتزال و مکتب اشعری است. مکتب اعتزال، چون خدا را متصف به عدل و حکمت می‌داند، مسألهٔ جبر در تکلیف را از اساس منتفی می‌داند. در برابر، مکتب اشعری برای اثبات بسط قدرت الهی و نامحدود بودن حاکمیت مطلقهٔ او، مسألهٔ عدل و حکمت را منتفی دانسته و جبر در تکلیف را روا شمرده‌اند.

سرانجام، خداوند، یا عادل و حکیم هست یا نیست؟ جبر در تکلیف هست یا نیست؟

بر هر فرض، ثبوتاً یکی درست می‌گوید و دیگری نادرست و نمی‌توان گفت: ثبوتاً هر دو درست می‌گویند، یا گفتار هر دو - که متناقض است - حق می‌باشد! بلکه بناچار یکی حق می‌گوید و دیگری باطل؛ زیرا واقعیت اصیل یکی از این دو می‌باشد.

همچنین در باب وضو، در آیهٔ شریفه آمده است:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾
مأثده / ۶

در فقه مذاهب اربعه، در «أزْجُل» فتوا به «غَسْل» داده‌اند، به گمان این که «و أَرْجَلِكُمْ» عطف به «أَيْدِيكُمْ» می‌باشد؛ لذا همان گونه که دستها را باید شست، پاها نیز باید شسته شود.

ولی در فقه جعفری، آن را عطف بر «برؤوسکم» می‌دانند؛ لذا باید پاها را مسح نمود.^{۱۶}

اکنون می‌پرسیم: «وَأَرْجَلِكُمْ» عطف بر «أَيْدِيكُمْ» است یا بر «برؤوسکم»؟ و آیا باید پاها را شست یا مسح نمود؟ کدام فهم یا کدام برداشت صحیح است و دیگری باطل؟

اگر گفته شود: هر دو، پس باید میان غسل و مسح جمع نمود. و اگر بگویید: یکی از آنها، آن یکی کدام است؟

گو این که مفسران روشنی امثال شیخ محمد عبده، ترجیح داده که عطف بر «برؤوسکم» است، تا فاصله به اجنبی بین معطوف و معطوف‌علیه ایجاد نشود.^{۱۷}

و نیز در مسائل اختلافی میان معتزله و اشاعره، امروزه مکتب اعتزال جای خود را پیدا می‌کند.

این گونه، اختلاف نظرها میان مکتبهای مختلف و مذاهب گوناگون بسیار است، که نمی‌توان تمامی آنها را صواب دانست؛ مانند اختلاف میان دانشمندان در دیگر علوم طبیعی و ریاضی و حتی علوم انسانی. حقیقت آن است که کسانی این گونه

مسائل را درباره ادیان مطرح می‌کنند، که اساساً، پایه‌ای برای دین قائل نیستند، یا از تیپ «صلح کل» - یکی از نظریات صوفی‌گرایانه یونان قدیم - می‌باشند، که کم و بیش در زبان شعرای اسلامی صوفی منش، جریان یافته است.

یا از زمره روشنفکران غربی هستند که دین را برخاسته از فرهنگهای حاکم بر جوامع دانسته‌اند؛ لذا اصل وحی را منکرند و واقعیتی برای ادیان قائل نمی‌باشند.

نویسنده محترم ما، گرچه خود از دین‌باوران است و حقیقت‌گرا، و به اصطلاح خواسته به گونه‌ای میان این ضد و نقیضها جمع نماید و تصریح می‌کند: مراد نسبیت حق و باطل هم نیست... ولی دلایل و شواهدی که می‌آورد، گریزی از باور نسبیت برایش نمی‌گذارد.

به عنوان نمونه، قصه پیل، که در تاریکی بُدی، و گروهی هر یک دست خود بر او می‌نهد، یکی خرطوم و دیگری پا، و سومی گوش، و چهارمی دست بر پشت او نهاد، و هر یک برحسب لمس کف، وجود فیل را تشخیص می‌داد، که اگر شمعی وجود داشت، همگی به اشتباه خود پی می‌بردند.^{۱۸}

وی از این داستان چنین نتیجه می‌گیرد که اختلاف نظرها، برحسب اختلاف منظرهاست، چون همگی در تاریکی قفس آدمیت قرار گرفته‌اند و تا از

این تنگنا بیرون نیایند، به حقیقت امر واقف نشوند.

و نیز مثالی را که دکتر علی الوردی آورده، دلیل بر صحت همه نظرها گرفته است؛ زیرا هر یک از آنچه می‌بیند، خبر می‌دهد و واقعیتی که او می‌بیند، همان است.

مغالطه در این جاست که دین، اختلاف‌منظر ندارد: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ﴾ و حتی راه درمان متشابهات را - که اندکند - با مراجعه به محکومات ﴿هِنَّ أُمَّ الْكِتَابِ﴾ نشان داده است.

منطق قرآن آن است که دین، جای شبهه نیست و آنان که به دنبال شبهات می‌روند، بدانندیشان و بیماردلان هستند. بدین‌سان هر که خطا رفته، بدان روست که از راهی که قرآن و اسلام نشان داده، ترفته و خودسرانه ره پیموده است.

تقصیر یا قصور؟

تقصیر، کوتاه آمدن و قصور، کوتاه بودن دست است. شاید بیشتر اختلاف‌نظرها، یا اختلاف مذاهب و آراء پیرامون مسائل دینی، از نوع دوم باشد. برخی رسیده‌اند و برخی نرسیده‌اند و چه بسا هیچ کدام نرسیده باشند و این، مقتضای مکتب «تخطئه» است. بدین سان، آن که نرسیده، معذور است و مأجور. «لِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ، وَ لِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ»^{۱۹}

اما این که گفته شود همه به واقع رسیده‌اند، درست نیست؛ زیرا واقعیت یکی بیش نیست و با اختلاف‌نظرها، متحوّل نمی‌شود، مگر بر مبنای مکتب «تصویب» که در حقیقت، انکار واقعیت را می‌رساند. از این‌رو و بنا بر مکتب «تخطئه»، دربارهٔ اختلاف‌نظرها یا اختلاف برداشتها، مسأله «حق و باطل» مطرح نیست، بلکه صرفاً صواب و خطاست.

حق و باطل، در مورد تقصیر به کار می‌رود. کسی که حق را شناخته و بنا بر مصالحی آن را نپذیرفته، یا سعی می‌کند تا باطل خود را حق جلوه دهد، اوست که راه ضلالت را پیش گرفته و رفتار او باطل است و شخص او گنهکار.

بنابراین، اختلاف‌نظرها که از روی «قصور» باشد، در صورت خطا بودن، نه باطل است و نه گناه، بلکه صرفاً اشتباه است و معذور، و احياناً (اگر به آنچه رسیده عمل کند) مأجور.

صدوق علیه‌الرحمة در باب «ثمانیه» کتاب خصال، از امام صادق علیه السلام حدیثی آورده، که مولا امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«بهشت را هشت در است، که اولین آن برای انبیا و صدیقین است، دومین برای شهدا و صالحین، پنجم در برای مؤمنان راستین و هشتمین در برای دیگر مردمان که با حق و حقیقت در ستیز نباشد»^{۲۰}

خطوط متوازی؟!

نویسندهٔ مقال، از ادیان و مذاهب مختلف، با عنوان خطوط متوازی یا صراط‌های مستقیم یاد می‌کند و مسألهٔ انحصار حق و هدایت کامل را در یک مکتب یا مذهب، از کونه نظری می‌داند. وی می‌گوید:

«اسلام سنی فهمی است از اسلام، و اسلام شیعی، فهمی دیگر، و اینها و توابع و اجزایشان همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند. همیشه هر فرقه‌ای، خود را حق دیده و دیگران را باطل، کسی در این فکر نبوده که این تکثر اجتناب‌ناپذیر تفاسیر و فهم‌هاست که گریبان هیچ مکتبی از چنگال آن رها نیست. از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود مولوی در این بیت شعر، سه دین بزرگ را نام می‌برد، و می‌گوید: اختلاف این سه، اختلاف حق و باطل نیست، بلکه دقیقاً اختلاف نظرگاه است. آن هم نه نظرگاه پیروان ادیان، بلکه نظرگاه انبیا. حقیقت یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده‌اند، یا بر پیامبران سه گونه و از سه روزنه تجلی کرده است و لذا سه دین عرضه کرده‌اند.

بنابراین، سرّ اختلاف ادیان، نه فقط تفاوت شرایط اجتماعی یا تحریف شدن دینی بوده، بلکه تجلی‌های گونه‌گون

خداوند عالم، همچنان که طبیعت را متنوع کرده، شریعت را نیز متنوع کرده است.

عبارتاً شَتَّى و حُسْنُكَ واحدٌ و کُلُّ إلى ذَاکَ الجمال یُشیر این نکته را باید به گوش جان شنید و تصویر و منظر را باید عوض کرد و به جای آن که جهان را واجد یک خط راست و صدها خط کج و شکسته ببینیم، باید آن را مجموعه‌ای از خطوط راست دید که تقاطعها و توازیها و تطابقیهای با هم پیدا می‌کنند.»

آن‌گاه فرضیهٔ «صراط‌های مستقیم» را مطرح می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که پیروان مذاهب، در کثرت و اختلاف، با چشم دیگری نظر کنند و چنین نپندارند که هر کس چند مادهٔ اعتقادی خاص در ذهن دارد (شیعه، سنی، پروتستان، کاتولیک) مهتدی و ناجی است و بقیه ضال و هالکند!

قرآن، درست، خلاف این فرضیه را مطرح می‌سازد:

اولاً، میان انبیاء و شرایع آسمانی، اختلافی نیست و همه یک چیز می‌گویند و از یک دریچه بر آنان افاضه شده و همگی حامل یک پیام‌اند:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

آل عمران ۱۹/

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ

يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين ﴿
آل عمران / ۸۵

و همه پیرو ملت حنیف ابراهیمی اند:

﴿قل إني هداني ربي الى صراطٍ
مستقيم ديناً قيماً مله ابراهيم حنيفاً﴾

انعام / ۱۶۱

﴿ثم اوحينا اليك ان اتبع مله ابراهيم

حنيفاً﴾ نحل / ۱۲۲

﴿يا ايها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا

و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير لعلكم

تفلحون. و جاهدوا في الله حق جهاده هو

اجتباكم و ما جعل عليكم في الدين من

حرج مله ابيكم ابراهيم هو سقاكم

المسلمين من قبل و في هذا ليكون

الرسول شهيداً عليكم و تكونوا شهداء

على الناس﴾ حج / ۷۸

﴿ومن احسن ديناً ممن اسلم وجهه

لله و هو محسن و اتبع مله ابراهيم حنيفاً﴾

نساء / ۱۲۵

﴿و من يرغب عن مله ابراهيم الا من

سفه نفسه و لقد اصطفينا في الدنيا و إنه

في الآخرة لمن الصالحين. اذ قال له ربه

اسلم قال اسلمت لرب العالمين. و وصى

بها ابراهيم بنيه و يعقوب يا بني ان الله

اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و انتم

مسلمون﴾ بقره / ۱۳۲-۱۳۰

﴿و قالوا كونوا هوداً او نصارى تهتدوا

قل بل مله ابراهيم حنيفاً و ما كان من

المشركين. قولوا آمنا بالله و ما انزل الينا و

ما انزل الى ابراهيم و اسماعيل و اسحاق

و يعقوب و الأسباط، و ما أوتى موسى و

عيسى و ما أوتى النبيون من ربهم

لانفرق بين أحد منهم و نحن له مسلمون.

فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا و

ان تولوا فإنما هم في شقاق...﴾

بقره / ۱۳۷-۱۳۵

ثانياً، قرآن فقط یک شریعت را خط

راست و صراط مستقیم می‌داند و بقیه

طریقها را انحرافی و گمراهه می‌شمرد.

از دیدگاه قرآن، هدایت یک سوی

است و ضلالت در جهت‌های گوناگون و

انحرافی است.

هر که آن راه را یافت و شناخت، سپس

پذیرفت، بر هدایت است و راه سعادت را

رهسپار گشته، به رضوان الهی منتهی

می‌شود.

و هر که آن را یافت و نپذیرفت، بر

ضلالت است، و راه شقاوت را پیش گرفته

است.

و هر که دست او کوتاه بود و نتوانست

حقیقت را دریافت کند، جاهل است و

معدور.

وظیفه و سرانجام هر یک از این سه

گروه، در قرآن مشخص شده است.

در سوره حمد، از خداوند درخواست

می‌شود تا صراط مستقیم را رهنمون گردد:

﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾.

و آن، همان صراط رهیافتگان است که

دست عنایت الهی بر سر آنان قرار گرفته است: ﴿صراط الذین انعمت علیهم﴾.

اما دو گروه دیگر از این قرارند: گروهی که مقاومت ورزیده و مورد خشم الهی قرار گرفته‌اند: ﴿غیر المغضوب علیهم﴾ و گروهی که راه را نیافته، سرگردان و حیرانند: ﴿و لا الضالین﴾. ضلالت در این جا، تنها سرگردانی و ره گم کردن است. در حدیث آمده است:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، که با انگشت یک خط مستقیم ترسیم نمود، و دو خط دیگر در چپ و راست آن کشید. سپس دست مبارک بر خط میانه نهاد و فرمود: «هذا سبیل الله» این راه خدا است. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْزَقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (انعام/۱۵۳)، این یگانه راه مستقیم به سوی حق می‌باشد، همان را دنبال کنید و دیگر راهها را نروید که پراکنده می‌شوید و از راه خدا جدا می‌گردید.^{۲۱}

هادی بودن خداوند

یکی از ویژگیهای بارز الهی، صفت هدایت اوست، که همهٔ خلائق، بل تمامی موجودات را دربرمی‌گیرد:

﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ

هدی﴾ طه / ۵۰

﴿سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسْوَی. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ اعلیٰ / ۳
در بارهٔ انسان می‌گوید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنِینَ. وَ لِسَانًا وَ شَفْتِینَ. وَ هَدِینَاهُ النُّجْدِینَ﴾ بلد / ۱۰
﴿إِنَّا هَدِینَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾ انسان / ۳

در مسألهٔ هدایت و ضلال، به شرح از مراحل هدایت الهی - از فطرت تا عقل و شریعت، و عنایت و در نهایت عصمت - بحث کرده‌ایم.

خداوند، هدایت خویش را از هیچ کس و هیچ موجودی دریغ نداشته و امکانات لازم را در اختیار همگان قرار داده است و هیچ‌گونه تبعیضی در این ساحت قدس الهی راه ندارد. ولی افراد و گروهها، تا خود چه بخواهند، و چگونه از این امکانات بهره ببرند؟

خداوند به آدم و حوّا، موقع رانده شدنشان به زمین، چنین گوشزد می‌کند:

﴿فَإِمَّا یَأْتِیَنَّكُمْ مِّنْیَ هَدًیٍّ فَمَنِ اتَّبَعَ هَدَیَّ فَلَیضِلْ وَ لَا یَشْقَى. وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذَکْرِیْ فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَعْمًی. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِیْ أَعْمًی وَ قَدْ كُنْتُ بَصِیرًا. قَالَ كَذَکَ أَتَتْكَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَ كَذَکَ الْیَوْمَ تُنْسَى. وَ كَذَکَ نَجْزِیْ مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِآیَاتِ رَبِّهِ وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَشَدَّ وَ أَبْقَى﴾

طه / ۱۲۷-۱۲۳

از این رو، خداوند کسانی را که از این همه امکانات رایگان بهره نبرده و بر خود ستم روا داشته‌اند، نکوهش می‌کند:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ أَنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾^{۵۷/} کهف

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^{سجده ۲۲/}

به علاوه یادآور شدیم: خداوند در صفت هادی بودن، پیروز و غالب است و امروزه تعالیم انبیاء^{علیهم‌السلام} حاکم بر اندیشه انسانی است و شیطان، مغلوب و شکست خورده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^{فتح ۲۸/}

این آیه در سوره توبه و سوره صف نیز تکرار شده، با ذیل ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^{۲۲}.

سخن امام علی^{علیه‌السلام}

اما سخنی را که نویسنده مقال از مولا امیرمؤمنان^{علیه‌السلام} به عنوان شاهد مثال آورده و گمان برده است که مقصود: آمیخته شدن حق و باطل است، که همیشه وجود داشته... این گونه نیست. روی سخن

حضرت به کسانی است که دو نقش حق و باطل را بازی می‌کنند، تا مردم را فریب دهند و مایه فتنه و آشوب گردند؛ زیرا اگر براساس حق صریح یا باطل صریح رفتار کنند، مطلب بر کسی مشتبه نمی‌شود و راه فتنه و آشوب و رخنه شیطان بسته می‌شود.

بنابراین، حضرت این سخن را در جهت بیان علل فتنه‌ها و رخنه‌های شیطانی، ایراد فرموده‌اند و در واقع نکوهشی است از رفتار دو رویه بازیگران سیاست آن روز.

امام^{علیه‌السلام} می‌فرماید:

«إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ، وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ. يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابَ اللَّهِ، وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ. فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ. وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَيْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ. وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ، وَ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ، فَيَمْزِجَانِ فَيُهْنَأُكَ يَسْتَوَلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحَسَنَى.»^{۲۳}

همانا آغاز پیدایش فتنه و آشوبها، پیروی از خواسته‌های نفسانی است و بدعتیایی که در شریعت پدید می‌آورند، که مخالف کتاب خداست. گروهی، گروه دیگر را، بر آنچه برخلاف دین خدا است، یاری می‌دهند.

اگر باطل با حق درنیامیزد - که بر دست فتنه جویان آمیخته گشته - هر آینه بر حق جویان پوشیده نمی ماند و اگر حق، به باطل پوشیده نمی شد، بدخواهان را مجال طعنه زدن نبود. لیکن برگرفته ای از این، و برگرفته ای از آن را گیرند و با هم درآمیزند، آن گاه است که شیطان فرصت یابد و راه رخنه را به دست آورد، تا بر کسانی که پیرو اویند چیره شود، ولی کسانی که مورد عنایت الهی قرار گرفته اند، جان به سلامت برند.

این شیوه جاه طلبان فرصت طلب و عوام فریب است؛ همان شیوه ای که سیاستمداران تاریخ همواره، پیشه خود قرار داده و می دهند؛ زیرا اگر یکسره باطل بگویند، مردم از آنان روگردان می شوند و اگر بخواهند یکسره حق بگویند، جایگاه خود را از دست می دهند و از همدستی شیطان ناکام می مانند.

ابن ابی الحدید، در ذیل فرمایش مولا امیرمؤمنان علیه السلام: «لولا الدین والتقی لکننت أدهی العرب» می گوید:

«دیگر خلفا، به آنچه مصلحت وقت اقتضا می کرد و برای سازش حکومت خود توافق داشت، عمل می کردند؛ چه موافق شرع باشد، چه نباشد. بدون شک، کسی که طبق دید خود عمل کند و پایبند ضوابط و قیودی که مانع راه اوست نباشد، بهتر می تواند با خواسته های مشروع و

نامشروع موافقت نماید و حکومت خود را استوار سازد.

ولی علی علیه السلام چنین نبود، جز به مَرِّ حَقِّ. به چیز دیگر نظر نداشت؛ لذا نتوانست با مردم زمانه خویش از در سازش درآید.»^{۲۴}

اصطلاح کفر و ایمان

مایه شگفتی است که برخی اصطلاح کفر و ایمان را، یک راهزنی فقهی - زمینی دانسته و آن را پوششی بر حقیقت آشکار آسمانی گرفته اند.

نامبرده چنین می گوید:

«آنچه در این جا راهزنی می کند، عناوین کافر و مؤمن است، که عناوینی صرفاً فقهی - دنیوی است و ما را از دیدن واقع بازمی دارد. برداشتن این گونه تمایزات ظاهری در مقام تحقیق، و نظر دوختن در عالم، از درون اسم «هادی» خداوند، کلید حل مشکل و هضم و قبول کثرت است! و نیز اذعان به رحمت واسعة الهی، و کامیابی رسولان وی، و ناتوانی کید شیطان، و بسط نوازش دستان نوازشگر خداوند بر سر عالمیان و آدمیان است!»

جای بحث نیست که خداوند را با نام «هادی» می شناسیم. هدایت عامه و رحمت واسعة الهی، سراسر وجود را فراگرفته است: ﴿و رحمتی وسعت کل شیء﴾ (اعراف/ ۱۵۶) و مسأله «هدی

للعالمین» و «هدی للناس»، جای تردید نیست: ﴿و کفی برک هادياً و نصیراً﴾

فراق / ۳۱

ولی اصطلاح کفر و ایمان، یک اصطلاح قرآنی و الهی است و از زبان پروردگار مطرح گردیده و با همان مفهوم در سنت و سپس در فقه آورده شده است. این گفتار که اصطلاح کفر و ایمان، یک راهزنی فقهی و زمینی است، گفتاری است کاملاً جفاگونه.

مؤمن به کسی گویند که حق را یافته و آن را باور داشته و پذیرفته و براساس آن رفتار می‌کند؛ لذا راه سعادت را پیش گرفته، به ساحل نجات خواهد رسید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ بینه / ۸-۷

کسانی که ایمان آورده، کارهای نیک انجام دهند، اینان بهترین مردمند. پاداش آنان، سعادت اخروی و حیات جاوید است. خداوند از آنان خشنود و آنان از خدا خشنودند. البته این درباره کسانی است که خدا را پروا دارند.

البته تفسیر و تبیین ایمان و این که به چه ایمان آورند، و درجات ایمان، و شرایط آن، به شرح در قرآن توضیح داده شده و نیز سعادت و رستگاری و رضوان الهی،

به طور کامل تبیین شده است.

در برابر، کافر به کسی گویند که حق را شناخته، ولی سعی در پنهان داشتن آن دارد^{۲۵} و چنین وانمود می‌کند که آن را باور ندارد و لذا ایستادگی در مقابل حق از خود نشان می‌دهد:

﴿و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم

ظلماً و علواً﴾ نمل / ۱۴

ظالمانه و مستکبرانه، آن را انکار نموده، با آن که در دل به آن یقین داشتند!

لذا خداوند درباره کافران - به این معنی - می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ بینه / ۶

کسانی که کفر ورزیدند، چه از پیروان شرایع پیشین (منحرف شده) باشند، و چه بت پرستان، هر آینه جاودانه در آتش دوزخ خواهند سوخت. اینان پست ترین مردم به شمار می‌روند!

پس روشن است که مقصود آیه، کسانی‌اند که حق را از نزدیک شناخته‌اند و در مقابل آن مقاومت کرده‌اند؛ لذا پست ترین انسانها شمرده شده‌اند؛ زیرا وجدان و فطرت و عقل و اندیشه پاک را، در نهاد خود لگدمال کرده‌اند و بدین سبب خلود در شقاوت سرمدی را برای خود فراهم ساخته‌اند.

بدین سان فقیهان و متکلمان، ایمان و

کفر را با همین اصطلاح قرآنی به کار برده‌اند و هرگز از پیش خود چیزی بر آن نیفزوده یا از آن نکاسته‌اند، یا تفسیری جدا از قرآن بیان نداشته‌اند.

در این میان یک گروه دیگر باقی می‌ماند: کسانی که حق را نیافته یا هنوز نشناخته‌اند، یا به اشتباه رفته‌اند. اینان جاهل قاصر شمرده می‌شوند؛ لذا معذورند و عقوبت آنان نشاید، به شرحی که گذشت. **«اللّٰهُ وَلِيّٰ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَخْرُجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْلِيَآؤُهُمُ الظُّلُمٰتِ اَوْلِيّٰكُ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ»** بقره ۲۵۷/

خداوند، دین‌باوران را زیر پوشش عنایت خویش قرار داده، پیوسته بر بینش آنان می‌افزاید، ولی دین‌ستیزان زیر پوشش طاغوت قرار گرفته، همواره آنان را در گمراهیها رهسپار می‌سازند.

خداوند در این آیه، گروه مؤمنان را از گروه کافران جدا ساخته و راهی که هر یک می‌روند، و به جایی که می‌رسند، مشخص نموده است. بدین‌سان یکی راه سعادت و دیگری راه شقاوت می‌پیماید:

«فَمِنْهُمْ شَقِيّٰ وَ سَعِيْدٌ. قٰمًا الَّذِيْنَ شَقُوْا فِى النَّارِ لِهَمٍّ فِيْهَا زَفِيْرٌ وَ شَهِيْقٌ. خٰلِدِيْنَ فِيْهَا مَا دٰمَتِ السَّمٰوٰتُ وَ الْاَرْضُ اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ اِنْ رَبُّكَ فَعٰلٌ لَّمَّا يَرِيْدُ. وَ اَمَّا الَّذِيْنَ سَعَدُوْا فِى الْجَنَّةِ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا مَا

دٰمَتِ السَّمٰوٰتُ وَ الْاَرْضُ اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطٰءٌ غَيْرٌ مَّجْدُوْدٌ» هود ۱۰۸-۱۰۵
برخی شقی و نگون‌بخت و برخی سعید و نیک‌بخت. آنان که نگون‌بخت‌اند، در آتش جاوید سوزند.

و آنان که نیک‌بخت‌اند، در بهشت برین جاویدان بیاسایند.

این است منطق قرآن، که تنها راه رستگاری را در دین‌باوری دانسته و دین حق را تنها شریعت ناب محمدی - ابراهیمی شمرده و برای ره‌یافتن، تنها یک راه مستقیم نشان داده و دیگر راهها را منحرف و کج و بیراهه گرفته است:

«وَ اَنْ هٰذَا صِرٰطِيْ مُسْتَقِيْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَلَا تَتَّبِعُوْا السَّبِيْلَ فَتَنْفَرَقَ بِكُمْ عَن سَبِيْلِهِ ذٰلِكُمْ وَ صٰكُم بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ»

انعام ۱۵۳/

این، تنها راه مستقیم به سوی حق است، همان را پیروی کنید و از دیگر راهها نروید، که شما را از یافتن راه حق پراکنده می‌کند. این سفارشی است باشد تا با پروا باشید.

از این‌رو، از دیدگاه قرآن، حق یکی بیش نیست؛ نه تعدد دارد و نه تکثر. نه قابل تجزیه است و نه قابل تبعیض. همه پیامبران یک گفتار داشتند و تمامی گفتار آنان، حق محض بوده است. راه خدایی و صراط مستقیم، همان است که همه شرایط الهی ارائه داده‌اند. بیرون از شریعت

باورند که قرآن کریم، یا به طور کلی احکام شریعت، متأثر از فرهنگ عرب است، که اگر در محیط دیگر بود، به گونه دیگری می‌بود. یا اگر در امتداد زمانی بیشتری می‌بود، از تجربه‌های زمانی فزونتری برخوردار می‌گردید...

وی چنین می‌نویسد:

«آیا اگر حیات مبارک، طولانیتر می‌شد، و یا وقایع تاریخی مهم دیگری در طول عمر ایشان رخ می‌داد، حجم قرآن از این که هست، بسی افزونتر نمی‌گشت؟ و کتاب مرجع مسلمانان، واجد نکته‌های روشنگر بیشتری نمی‌شد؟

مگر قرآن، یا به پای حوادث زمانه رشد نیافته و پیش نیامده است؟ اینها همه نشان می‌دهد که دین وقتی وارد تاریخ می‌شود تا چه حد تاریخی و بشری می‌شود...

و همین است معنی دقیق تنزیل کتاب، که در قرآن کریم بدان اشارت رفته است. این سرنوشت هر دینی و هر مسلکی است. بل سرنوشت هر موجودی است که یا به خراب‌آباد تاریخ و طبیعت می‌نهد و جامعه بشریت و مادّیت می‌پوشد.

تحلیل زبان قوم (عربی - عبری - یونانی)^{۲۶} بر دین، اولین و آشکارترین تحلیل و تنزیل است و پس از آن امواج خونقشان بسیاری است که برمی‌خیزد و دین را در کام می‌کشد و آشکار می‌کند:

الهی، خطوط پراکنده و گمراه کننده است. اصطلاح ایمان و کفر نیز در همین راستا شکل گرفته است و چیزی نیست که فقها و زمینیان آن را یافته و ساخته باشند. ولی نویسنده محترم یاد شده، علاوه بر این که نیش قلمش از جاده ادب لغزیده و تعبیر «راهزنی فقهی زمینی» را به کار برده، با ترفندی ماهرانه به سبب هراس از مقابله با قرآن، خواسته خود را در مقابل فقها قرار دهد، تا وانمود کند که با زمینیان درگیر است نه با وحی آسمانی!

اما چه خواسته و چه نخواستہ باشد، خود را آشکارا در مقابله با صراحت قرآن قرار داده و پندار کهنه و پوسیده‌ای که صوفیان سوفسطایی منش در عهد باستانی یونانی قدیم، با عنوان «صلح کل» مطرح ساخته‌اند و امروزه دین ناباوران غربی با عنوان «پلورالیزم» مطرح نموده‌اند، پذیرفته است و بیهوده تلاش می‌کند آن را با دید قرآن و شریعت و گفته‌های عارفان اهل طریقت، سازش دهد!

ترسم نرسی به منزل ای اعرابی
کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

تأثیر فرهنگ عرب

یکی از شواهد تأثیرپذیری امثال نویسنده مقال، از القاءات دین ناباوران غربی، دیدگاهی است که گاه و بیگاه از زبان یا نوشته آنان آشکار می‌شود و بر این

«که دین آسان نمود اول، ولی افتاد
مشاقها».

بر دین این چنین، نه بار بسیار می توان
داد، و نه به نام آن کارهای بسیار می توان
کرد...

او در همین راستا می گوید:

«همچنین است تجربه پیامبر اسلام از
نعیم اخروی و بهجت و لذت معنوی، که در
مقام بیان، در قالب «حور» (زنان
سیه چشم) درآمده است و هیچگاه در
قرآن ذکری از موهایی بور و چشمان آبی،
به میان نیامده است...»

این گونه قلمها، ناخودآگاه، در خدمت
دین ناباوران قرار گرفته و این گونه شبهات
که از همسایگان غربی به این جا سرایت
کرده، بیشتر در راستای بی اعتبار
نشان دادن قرآن و جدایی آن از وحی
مطرح بوده است.

از همین مثال اخیر، شروع می کنیم، تا
به خوبی به اشتباه نویسنده پی ببریم:

«حور» جمع «حوراء» مؤنث «أحور»،
به کسی می گویند، که سفیدی چشم او
درخشنده است و از شدت درخشندگی تخم
چشم، مردمک آن، به هر رنگی باشد،
درخشش زیبایی پیدا می کند.

«حور» از ریشه «حَوْر» به معنای «سُدَّة
الْبِیاض» است. حَوْر الثوب: عَسَلَه و بِنَصَه.
آن را سُست تا بخوبی سفید و سَفَاف
گردید. «إحور» به معنای: «أبیض».

به کسانی که لباس را خوب می شویند
که عرب به آنها «قصار» می گویند - حواری
می گویند؛ لتخویره، ای تبیضه.

ابن فارس می گوید: «والْحَوَازِی مَنْ
الطعام: ما حَوَّر، ای بُیَض. و اِحْوَز الشیء:
أبیض» و به زنان سفیدپوست، «حواریات»
گویند.

اکنون روشن شد، که مقصود از «حور»:
دارندگان چشمان درخشان است، چنان که
مقصود از «عین» جمع «عیناء»،
چشم درشتان می باشد. این دو وصف در
زنان، در همه جا، وصف زیبایی است و به
جامعه عرب اختصاص ندارد.

اما شبهه نخست، که اگر قرآن در
امتداد تاریخی بیشتری قرار می گرفت،
تجربه های بیشتری کسب می کرد، و شاید
نکته های روشننگر بیشتری عاید بشر
می گردید، سخنی است کاملاً پوچ و
ناسازگار با صراحت قرآن کریم؛ زیرا با
کمال یافتن دین، عمر مبارک حضرت به
پایان رسید:

«الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ
دِیْنًا» (مائده / ۳) و این خود نوید به پایان
یافتن رسالت پیامبر اسلام است.

نیز هنگامی که سوره مبارکه «نصر»
نازل گردید، حضرت فرمود: «تُعِیْتُ اِلَیَّ
وفاقی»؛^{۲۷} به من نوید پایان عمر داده شد؛
زیرا در این سوره، از پیروزی کامل اسلام و

با مدارا کردن و نرمی، آنان را رام و آرام می‌ساختند:

﴿فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ
فَطَّاءً عَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ
عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ...﴾ آل عمران ۱۵۹

از رحمت و عنایت الهی است که تو با آنان مدارا کرده، از در نرمی آمدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، از پیراهونت پراکنده می‌شدند. از تندخویی هاشان چشم‌پوشی کن و از خداوند برایشان درخواست بخشایش نما.

﴿وَ انْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ

فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلغَهُ
مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ توبه ۶
هرگاه کسی از مشرکان به تو پناه آورد، او را پناه ده؛ باشد تا سخن حق به گوش او فرا رسد. سپس او را همراهی کرده تا به جای امن خود رسد و این مدارا کردن، به جهت آن است که اینان به حقیقت پی نبرده‌اند.

یعنی حق‌ستیز نیستند، بلکه جاهل قاصرند.

حتی در اسلام، برای «مؤلفه قلوبهم» (کسانی که هنوز اسلام نیاورده، ولی امید نرمش در دلشان می‌رود) سهمی از «زکات» مقرر گردیده است تا موجب کشش آنان به سوی اسلام شود.

نمونه‌های بسیاری از روش پیامبر اسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام با مخالفان و

برتری آن بر همه ادیان و گشوده شدن باب رحمت بر گروه‌های مردم که به اسلام روآورده‌اند، خبر می‌دهد و در پایان، به پیامبر اسلام گوشزد می‌کند، که رسالت تو پایان یافته، آماده سفر آخرت باش.

بنابراین، این‌گونه شبهه‌ها، تنها مایه تشویش خاطر ساده‌لوحان، و ایجاد احتمال نقص در رسالت قرآن و اسلام است و اثری منفی و خزنده بر روح و روان جوانان پاک‌دل می‌گذارد. «نعوذ بالله من مزلات الأقدام بل الأقدام».

طرد، نه، مدارا، آری!

این نکته درخور یادآوری است که مدارا کردن با ارباب عقاید مختلف و تحمل برخی نارواییها از سوی مخالفان، یکی از شیوه‌های تبلیغی عملی اسلامی است که از روح سماحت و بلندنظری اسلام نشأت گرفته است. آزادی دادن به صاحبان اندیشه، تا گفته خود را با صراحت لهجه و صادقانه ابراز دارند و هرگونه پرسشی را درباره مسائل عقیدتی و دینی، بی‌بروا در میان بگذارند، از شیوه‌های بزرگان دین شناخته شده است و حتی برخی پرخاشها و تندرویهای تندخویان را تحمل می‌کردند، و با آرامش و صبر و متانت با آنان رفتار می‌نمودند.

آنان هیچ‌گاه کسی را به جرم اندیشه خلاف یا تندخویی از خود نمی‌رانند، بلکه

صاحب‌نظران مختلف، در دست داریم که حاکمیت روح مسالمت‌آمیز را بر جامعه و فرهنگ اسلامی می‌رساند:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾
نحل / ۱۲۵

با روش حکیمانه و خردمندانه، مردم را به سوی حق فراخوان و با بهترین شیوه با آنان به بحث و گفت‌وگو بنشین.

﴿ادفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم﴾

فصلت / ۳۴

در مقابل تندخویی آنان، با مدارا رفتار کن، و بهترین شیوهٔ پسندیده را در مقابل رفتار ناپسند آنان، به کار گیر، که همین حسن رفتار و تحمل نارواییهای آنان، موجب می‌گردد، تا رام شوند و هرگونه دشمنی و ستیزه‌جویی را کنار نهند، و از در دوستی و اشتی گرم درآیند.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا این شیوهٔ اسلامی، ایجاد صلح و صفا می‌کند و گسترهٔ گیتی را گلستانی عطرآگین می‌سازد. مؤمن و گبر و جهود، در کنار هم، با دوستی و آرامش زندگی می‌کنند.

و این نه بدان معنی است که همه هر چه می‌گویند حق است، بلکه این دستور حق است که حق گویان با همه از در مسالمت درآیند و جهان را کشتزاری از

لاله‌های روح‌افزا نمایند.

بی‌نوشتها

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۸۳.

۲. غافل از آن که چه بخواهند و چه نخواهند، مطرح کردن این‌گونه مطالب بی‌اساس، یک‌گونه دین‌ناباوری در جامعه ایجاد می‌کند، و مخصوصاً نسل جوان را - که دین را پایند می‌داند - به سوی لاقیدی می‌برد، و با نظر بی‌اعتباری، به دین می‌نگرند. یکی از اساتید دانشگاه که مقام ارجمندی در نظام کنونی دارد، می‌گوید: جوانانی را سراغ داشتیم متعهد و مواظب بر انجام تکالیف شرعی، که پس از چند بار گوش سپردن به سخنرانیهای این‌گونه، اکنون بی‌تفاوت شده، در انجام وظایف دینی کوتاهی می‌کنند.

۳. عبدالکریم سروش؛ «صراط‌های مستقیم»، کیان، ش ۳۶، اردیبهشت ۱۳۷۶.

۴. نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۰.

۵. مجلهٔ کیان، ش ۳۷، خرداد و تیر ۷۶.

۶. با فتح «لام» یعنی: بندگانی را که خداوند برای خود برگزیده است.

۷. رجوع شود به تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۰۳.

۸. همانند آیه: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تَزُمُونَ﴾ و لكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم ﴿ حجرات / ۱۴.

۹. باطل، جَوْلَانِي دارد، ولی همواره، حق حاکم است.

۱۰. حق، پیوسته سربلند است، و چیزی بر او برتر نمی‌شود.

۱۱. محاسن برقی، کتاب مصابیح الظلم، باب البیان و التعریف ولزوم الحجّة، ش ۹۹۸، ۹۹۹، ج ۱، ص ۴۳۲.

۱۲. همان.
۱۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.
۱۴. فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۹۰-۱۸۹.
۱۵. در این باره تفاوتی ندارد که «أرجلکم» را به نصب بخوانیم یا به جز؛ زیرا در صورت جز خواندن فقه سنی می‌گوید: به جوار است. و در صورت نصب خواندن، فقه شیعی می‌گوید: عطف به محل است.
۱۶. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۲۳۵-۲۲۷.
۱۷. مثنوی، دفتر سوم، ص ۱۲۷۰-۱۲۶۰.
۱۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۹۸ و ۲۰۴.
۱۹. خصال، ج ۲، ص ۴۰۸-۴۰۷.
۲۰. سنن ابن ماجه، مقدمه باب ۱، آخرین حدیث، ج ۱، ص ۸.
۲۱. توبه / ۳۳ و سوره صف / ۹.
۲۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.
۲۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۸.
۲۴. کَفَّرَ، به معنای سَتَر؛ پوشش بر آن نهاد.
۲۵. اشاره به قرآن و تورات و انجیل است.
۲۶. رجوع شود به مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۴.
۲۷. رجوع شود به آیه زکات، توبه / ۶۰.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی